

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نویسنده: شیکیر حسنی
فرستنده: علی مشرف
۰۴ مارچ ۲۰۲۱

تئوری امپریالیسم و تغییرات آن در قرن بیست و یکم

بخش دوم- ۲



الیکارشی مالی

لنین بر پایه آمارها و بررسی وضعیت نظام مالکیت سهام، شرح می‌دهد که چگونه بانک‌ها به عنوان نماینده سرمایه - مالی، کنترل خویش را هر روز بیشتر از روز قبل از طریق تملک سهام، بر سرمایه صنعتی تحمیل می‌کنند و به نقل از هایمان، اقتصاددان المانی، شرح می‌دهد که چگونه براساس مالکیت سهام پنجاه درصدی، می‌توان کنترل صد درصد سهام را در اختیار گرفت و این مکانیزم چگونه در ارتباط با شرکت‌های «مادر» و «دختر» می‌تواند پس از بسط چند مرحله‌ای و گره خوردن منافع این شرکت‌ها، مثلاً با سرمایه یک میلیونی، یک سرمایه ۱۶ میلیونی را کنترل کرد (لنین، ۱۳۸۴: ۶۲-۶۳).

بانک‌های عظیم امروزی اما، حتی قادرند تا کنترل به مراتب بیشتری را در گستره بزرگتری اعمال کنند؛ دارایی هر یک از بیست بانک بزرگ جهان بیش از یک ونیم تریلیون دلار است. ده بانک بزرگ امریکائی، در ظرف سی

سال موفق شدند تا سهم خود را از کل سپرده‌های کشور از بیست درصد به پنجاه درصد افزایش دهند. برخی از این بانک‌ها آن‌چنان عظیم‌اند که دولت‌ها نه تنها قادر به کنترل آن‌ها نیستند بلکه هر گونه اختلالی در عملکرد این بانک‌ها – نظیر احتمال ورشکستگی که به عنوان نمونه در بحران ۲۰۰۸ پدید آمد- می‌تواند آن‌چنان تأثیرات مهیبی بر اقتصاد داشته باشد که حمایت‌های دولتی را از آن‌ها الزامی می‌کند. (رهنما، ۱۳۹۵)

اما باید به تغییری در مناسبات سرمایه‌مالی با سرمایه‌های صنعتی و تجاری نیز اشاره کرد؛ امروزه در مقایسه با سال‌های ابتدائی قرن گذشته، وابستگی سرمایه‌مالی به سرمایه‌تجاری و صنعتی بسیار کمتر شده است؛ اگرچه وابستگی سرمایه‌های تجاری و صنعتی به سرمایه‌مالی کماکان برجاست، اما اتکای سرمایه‌مالی به آن‌ها کاهش داشته و بانک‌ها، امروزه، بیش‌تر بر بازارهای مالی، بورس، اوراق بهادار و داد و ستدهای ارزی و ... متمرکز شده‌اند (همان-جا) که این روی‌کرد قمارخانه‌ای، یکی از نشانه‌های جدی گندیدگی مرحله امپریالیسم است.

تغییر در وضعیت صدور سرمایه

علاوه بر بحث انحصارات و الیگارش‌های مالی بررسی وضعیت و نیز تأثیرات صدور سرمایه هم در قرن حاضر، بسیار جالب است؛ در زمان نضج‌گیری امپریالیسم یکی از مهم‌ترین اهداف صدور سرمایه، حل مسأله سرمایه‌مازاد بود. در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در آن زمان، امکان جذب تمام سرمایه در درون مرزهای ملی وجود نداشت، از سوی دیگر در مستعمرات، وجود نیروی کار و زمین ارزان و همچنین بازار داخلی بزرگ، شرایطی را مهیا می‌کرد که اولاً کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به عنوان «کارگاه جهان» مازاد تولید خود را در بازارهای کشورهای دیگر به فروش برسانند و ثانیاً مواد اولیه را از آن کشورها وارد نمایند و ثالثاً سرمایه‌گذاری به مراتب سودآورتری را در آن کشورها داشته باشند.

امروزه اما، آمارهای موجود از صدور سرمایه پدیده‌ جدیدی را در پیش چشم می‌گذارند:

بررسی ارقام مندرج در گزارش سال ۲۰۱۸ آنکتاد (کنفرانس تجارت و توسعه ملل متحد) نشان می‌دهند که اولاً میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در نیمه نخست سال ۲۰۱۸، کاهشی در حدود ۴۱ درصد را نشان می‌دهد که این کاهش ناشی از سیاست‌های جدیدی مالیاتی دولت آمریکا بود که باعث شد تا شرکت‌های مادر امریکائی نسبت به بازگرداندن سود تجمیع شده شعب خود در کشورهای دیگر اقدام نمایند. ثانیاً، آمریکا در سال ۲۰۱۷ بیش‌ترین سرمایه‌خارجی را (۲۷۵ میلیارد دلار) جذب کرده است و چین با جذب ۱۳۶ میلیارد دلار در مقام دوم است. هانگ کانگ نیز با جذب بیش از ۱۰۰ میلیارد دلار در رتبه سوم است و برزیل در مرتبه چهارم قرار دارد. از سوی دیگر، در همان سال آمریکا بیش‌ترین حجم سرمایه‌گذاری مستقیم را (۳۴۲ میلیارد دلار) در کشورهای دیگر داشته است و چین با ۱۲۵ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری پس از جاپان (۱۶۰ میلیارد دلار) در جایگاه سوم است و پس از چین به ترتیب انگلستان و هانگ-کانگ بیش‌ترین میزان صدور سرمایه به کشورهای دیگر را داشته‌اند.

چنان که مشاهده شد، بسیاری از کشورهای توسعه یافته خود در عین صدور سرمایه، بزرگترین مقاصد سرمایه-گذاری در جهان نیز هستند و در مقابل بسیاری از کشورهای توسعه نیافته، نظیر کشورهای افریقائی، قادر به جذب سرمایه‌گذاری خارجی نیستند، (اگرچه کل سرمایه‌گذاری در کشورهای در حال توسعه و توسعه نیافته در مجموع اندکی بیش از سرمایه جذب شده در کشورهای توسعه یافته است) حال باید پرسید که اگر کشوری مانند ایالات متحده قادر به جذب مازاد سرمایه‌های خود در درون مرزهای ملی‌اش نیست، چگونه و چرا سرمایه‌های خارجی را جذب می‌کند؟

برای پاسخ به پرسش فوق ابتداء باید به این نکته توجه کرد که تقسیم کار در جهان معاصر دستخوش تغییر شده است: رقابت میان غول‌های صنعتی موجب افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه (نسبت سرمایه ثابت به سرمایه متغیر) و در نتیجه کاهش نرخ سود می‌شود که مارکس از چنین پدیده‌ای به عنوان گرایش نزولی نرخ سود نام برده است اما این گرایش توسط ضدگرایش‌هایی تعدیل می‌شود که البته حتی این ضد گرایش‌ها با توجه به سرعت انحطاط نظام سرمایه‌داری و پدیدار شدن آفاق مسدود شده، کمتر شده‌اند. کشورهای سرمایه‌داری توسعه یافته، امروزه تنها به صدور کالا و سرمایه و واردات مواد خام بسنده نمی‌کنند؛ منابع ارزان انرژی یا مواد اولیه، پائین بودن قیمت زمین و نیروی کار، در کنار فقدان قوانین سختگیرانه زیست محیطی، شرایط بسیار مساعدی را برای پدیده برون‌سپاری و یا واگذاری امتیاز تولید فراهم آورده است تا با پدیده صنعت‌زدایی در کشورهای توسعه یافته مواجه شویم؛ اگرچه استفاده از نیروی کار ارزان کارگران مهاجر در کشورهای توسعه یافته رواج دارد اما محدودیت‌های مهاجرت و نیز پدیده‌های اجتماعی ناشی از آن – افزایش بیگانه‌هراسی و نژادپرستی – موجب شده تا جریان سرمایه برای بهره‌گیری از نیروی کار ارزان قیمت یا آنچه که صندوق جهانی پول «دسترسی به منبع جهانی کار» می‌خواند، به خارج از مرزها کوچ نماید؛ صنعتی شدن صادرات محور در کشورهای فقیر فاقد منابع طبیعی و یا کشورهای در حال توسعه، باعث شده تا شاهد افزایش سهم این کشورها در تولید جهانی از ۵ درصد به ۳۰ درصد باشیم. انتقال خطوط تولید از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری به کشورهای با نیروی کار ارزان قیمت، فرصتی برای صنایع کشورهای مادر است تا زنده بمانند. یکی از ویژگی‌های جهانی سازی ترکیب سرمایه «شمالی» و کار «جنوبی» است: در سال ۲۰۱۰ هفتاد و نه درصد از کارگران صنعتی جهان در کشورهای کمتر توسعه یافته زندگی می‌کردند که این رقم در سال ۱۹۵۳ تنها سی و چهار درصد و در سال ۱۹۸۰ در حدود پنجاه و سه درصد بوده است (اشمیت و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۵). از سوی دیگر، بهره‌گیری از نیروی کار ارزان تنها مزیت «صنعتی کردن» کشورهای «جنوبی» نیست: انتقال سرمایه، مزایای دیگری نظیر گذر از مرز تعرفه‌های حمایتی کشورهای مقصد و دستیابی به بازار داخلی آن‌ها به همراه پرداخت مالیات کمتر و عدم نیاز به سرمایه‌گذاری در تکنولوژی‌های دوست‌دار محیط زیست، هم به دنبال دارد.

بنابر آنچه که گفته شد، امروز بحث بر سر مازاد سرمایه و عدم امکان جذب آن در درون کشورهای سرمایه‌داری نیست؛ بلکه هدف از انتقال سرمایه، دستیابی به مزیت‌های دیگری است که شرایط کشور مقصد در اختیار سرمایه‌گذار قرار می‌دهد.

علاوه بر این، توجه به این نکته نیز ضروری است که بخشی از انتقال سرمایه از کشورهای پیرامونی به کشورهای دیگر، در حقیقت فرار سرمایه‌های غارت شده حاصل از خصوصی‌سازی است؛ به عنوان نمونه بانک مرکزی روسیه فرار خالص سرمایه در این کشور در سال ۲۰۱۴ را بالغ بر ۱۵۴ میلیارد دلار اعلام می‌کند و کل فرار سرمایه از دوران به قدرت رسیدن پوتین در ۱۹۹۹ تا ۲۰۱۴ رقمی در حدود ۵۵۰ میلیارد دلار برآورد می‌شود (اشمیت، ۱۳۹۸) یا نمونه اختلاس ۳۰۰۰ میلیارد تومانی و انتقال پول به کانادا هنوز به فراموشی سپرده نشده است.

بنابر آنچه که گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که جذب یا صدور سرمایه می‌تواند با اهداف متفاوت و نه لزوماً به علت مسئله مازاد انجام گیرد که می‌توان به برخی از آنها اشاره نمود: دستیابی به بازار جدید؛ عبور از مرز تعرفه‌ها؛ بخشودگی‌های مالیاتی؛ فرار سرمایه به یک پناهگاه امن؛ بهره‌گیری از منابع طبیعی؛ نیروی کار ارزان قیمت و مانند آن‌ها.

سازمان‌های انحصارات بین‌المللی و تقسیم جهان

لنین با بیان این حقیقت که سازمان‌های انحصاری ابتداء به تقسیم بازار داخلی میان خود پرداختند و سپس با پیدایش بازار جهانی و همگام با افزایش صدور سرمایه و با گسترش مستعمرات، اندک اندک جهان را به حوزه‌های نفوذ میان خود تقسیم کردند، تصویر روشنی از چگونگی طی شدن مسیر تقسیم بازار جهان توسط سازمان‌های انحصاری سرمایه‌داران در پیش چشم می‌گذارد (لنین، ۱۳۸۴: ۸۵-۸۶) اما اگر در روزگار لنین و به عنوان مثال در سال ۱۹۰۷ دو غول صنعت برق جهان، آگ المانی و جنرال الکتریک امریکائی، پس از سال‌ها رقابت و بلعیدن سایر رقبای کوچک‌تر، نهایتاً در توافقی غیرپنهانی بازار آن روز جهان را میان خود تقسیم کردند و به رقابت فرساینده میان خود پایان دادند، یا در نمونه‌ای دیگر شرکت‌های بزرگ نفتی استاندارد اویل و روتشیلد و نوبل، زیر فشار سایر رقباء تن به تقسیم مجدد و توافق جدیدی دادند و یا شرکت‌های بزرگ کشتیرانی جهان طی توافقی در سال ۱۹۰۳ قراردادی درباره تقسیم جهان و بنادر کشتیرانی منعقد نمودند، امروز نمی‌توان شاهد این دست از توافقات «آشکار» در میان انحصارات بین‌المللی بود؛ اگرچه به نظر می‌رسد که قوانین آنتی‌تراست در اروپا و امریکای شمالی عملاً چنین امکانی را از انحصارات رقیب سلب کرده است اما از سوی دیگر «تجارت آزاد» بستر مناسبی را برای زدن این قوانین فراهم می‌آورد و از سوی دیگر نیز شاهد تشدید روند کارتلیزاسیون هستیم. به هر روی، امروز در مقایسه با زمانی که لنین به نگارش اثرش همت گماشت، بسیار کمتر شاهد آن تبنائی‌های آشکار میان سازمان‌های بین‌المللی انحصارات هستیم و خلاف نمونه آگ و جنرال الکتریک، جنگ غول‌ها متوقف نمی‌شود اما طبیعتاً اختلاف ماهوی میان این نبردهای تجاری و صنعتی با رقابت‌های مربوط به دوران سرمایه‌داری متقدم وجود دارد. از سوی دیگر باید به این نکته نیز اشاره شود که امروزه علی‌رغم وجود بعضی از قوانین حمایتی و سیاست‌های مربوط به تعرفه‌های گمرکی، اصولاً شرکت‌ها در کشور مادر نیز انحصار بازار داخلی را در دست ندارند اما در عوض در بسیاری موارد شاهد انتقال سرمایه و خط تولید یا تملک سهام به منظور کسب سهم بازار داخلی یک کشور هستیم: در دهه پنجاه میلادی قرن گذشته، سه تولیدکننده امریکائی اتومبیل، یعنی فورد، کرایسلر و جنرال موتورز، علاوه بر در اختیار داشتن کامل بازار داخلی امریکا، حدود سه چهارم بازار جهان را نیز به خود اختصاص داده بودند اما با آغاز واردات اتومبیل‌های جاپانی و اروپائی و نیز سرمایه‌گذاری مستقیم آن‌ها در داخل امریکا در دهه هشتاد میلادی، سهم بازار سه تولیدکننده امریکائی در سال ۱۹۸۶ به نود و پنج درصد کاهش یافت. در سال ۲۰۰۷، نه شرکت خارجی با شصت و شش میلیارد دلار سرمایه و در قالب پانزده واحد تولیدی با شصت و سه هزار کارگر در داخل خاک امریکا به تولید اتومبیل مشغول بودند و سهم کمپانی‌های امریکائی از بازار داخلی به ۶۳ درصد کاهش یافت. شرکت‌های امریکائی نیز در مقابل کوشیدند تا با سرمایه‌گذاری و خرید سهام تولیدکنندگان جاپانی نظیر میتسوبیشی، مزدا و سوزوکی، با این روند مقابله کنند (رهنما، ۱۳۹۵). از دیگر شیوه‌های جدید تقسیم بازار که به شیوه‌ای متفاوت از زمان گذشته و به شکلی «قانونی» مشاهده می‌شود، قراردادهای مربوط به وام و یا سرمایه‌گذاری مشروط است که طی آن‌ها وام‌گیرنده یا کشور میزبان سرمایه، ملزم خواهد بود که درصد بالائی از وام یا سرمایه دریافتی را به خرید کالا یا خدمات از کشور مبدأ اختصاص دهد. از طرف دیگر، ثبت نوآوری‌ها و حق انحصاری استفاده از فورمول‌ها و ابداعات، راه حل «قانونی» دیگری است که جای‌گزین توافقاتی‌های پیشین برای تقسیم جهان شده است: به عنوان نمونه حق انحصاری استفاده از فورمول یا ترکیب کیمیائی داروی الف توسط یک سازنده و انحصار استفاده از فورمول داروی ب توسط تولیدکننده دیگر، عملاً جهان را از طریق انحصار این دو محصول میان این دو تولیدکننده تقسیم می‌کند.

از دیگر نکات مهم در این بحث، موضوع تحولات تکنولوژیک است؛ لنین معتقد بود که توافقات مابین انحصارات و سود حاصل از آن‌ها باعث می‌شود تا انگیزه پیشرفت فنی از بین برود و پیشرفت فنی عامدانه به تعویق بیفتد، برخی از اقتصاددانان نظیر سعید رهنما، بدرستی معتقدند که خلاف نظر لنین امروزه آنچه انحصارات را در موضع برتر قرار می‌دهد، علاوه بر زد و بندها، پرداخت رشوه، نفوذ سیاسی و ...، تفوق تکنولوژیک و ابداعات گوناگون در محصولات و نیز روش‌های بازاریابی است اما در عین تأیید این نظر باید به این نکته نیز توجه کرد که اگرچه خلاف نظر لنین، نه تنها انگیزه پیشرفت‌های فنی از میان نرفته بلکه در محیط رقابت خرد کننده بین انحصارات و نیز تلاش برای ترغیب توده‌ها به مصرف بیشتر، هر روز شاهد پیشرفت‌های تکنولوژیک و ارائه نوآوری‌های مختلف از سوی تولیدکنندگان بزرگ جهانیم اما نباید فراموش کرد که لنین در درک این مسأله که پیشرفت فنی عامدانه به تعویق می‌افتد، تا حدودی محق است: امروز آشکار شده است که در حوزه‌هایی که فشار رقابت به تولیدکنندگان وارد نمی‌شود و ترسی از پیشرفت رقیب ندارند، به عنوان نمونه، کمپانی‌های بزرگ داروئی ترکیبات جدیدتر و مؤثرتری را برای بسیاری از داروهای فعلی می‌شناسند اما تا زمانی که از ترکیب و فورمول قبلی به اندازه «کافی» سود حاصل نشود، از معرفی محصول جدید به بازار خودداری می‌کنند و همچنین در عین توانائی فنی و مالی برای انجام تحقیقات لازم در جهت تولید دارو برای بسیاری از بیماری‌های نادر، به علت بازار کوچک و محدود آن‌ها به چنین کاری مبادرت نمی‌ورزند. نمونه دیگری که باید به آن اشاره شود، استفاده از تکنولوژی‌های قدیمی و آلاینده محیط‌زیست است که به علت «اجتماعی» بودن مضرات آن، صاحبان آن‌ها معمولاً تمایلی به جایگزین کردن آنها با فن‌آوری‌های جدید ندارند و در مواردی هم که برخی قوانین در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، هزینه‌ها یا ممنوعیت‌هایی را برای چنین فن‌آوری‌هایی قائل می‌شوند، صاحبان این صنایع می‌کوشند تا با انتقال آن‌ها به کشورهای توسعه نیافته که قوانین سخت‌گیرانه‌ای در ارتباط با صنایع آلاینده محیط زیست ندارند، هزینه‌های مربوط به فن‌آوری‌های جدید دوست‌دار محیط زیست را متقبل نشوند. همچنین استفاده از نیروی کار ارزان قیمت در کشورهای موسوم به پیرامون، شرکت‌های چند ملیتی را از به کارگیری ماشین‌آلات جدید و افزایش ترکیب ارگانیک سرمایه بی‌نیاز می‌کند.

تقسیم اراضی جهان بین قدرت‌های بزرگ

لنین ارتباطی دقیق را میان انحصارات سرمایه‌داری و تقسیم جهان میان دولت‌های امپریالیست نشان می‌دهد: «عصر بالاترین مرحله سرمایه‌داری به ما نشان می‌دهد که روابط خاصی میان سازمان‌های سرمایه‌داری رشد می‌کند که مبتنی بر تقسیم جهان است؛ در عین حال و به موازات این جریان و به مناسبت آن روابط خاصی میان اتحادهای سیاسی و میان دولت‌ها رشد می‌کند که مبتنی بر تقسیم منطقه‌ای جهان، مبارزه بر سر مستعمرات و مبارزه بر سر تعیین دواير نفوذ است» (لنین، ۱۳۸۴: ۹۶).

واضح است که پس از زوال استعمار در شیوه پیشین خود در میانه سده گذشته و «استقلال» مستعمرات، نمی‌توان از «تقسیم اراضی جهان» در شکل کهن سخن گفت اما اولاً نباید فراموش کرد که وابستگی اقتصادی و سیاسی میان بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته و در حال توسعه به استعمارگران پیشین و نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آنان کماکان پابرجاست و از سوی دیگر استعمار جدید خلاف شکل پیشین، در بسیاری از موارد - و نه تمام آنها- ترجیح می‌دهد تا به جای حضور نظامی یا سیاسی مستقیم، اهداف و مطامع خود را از راه به انقیاد کشیدن کشورها به میانجی تحمیل شرایط خاص سیاسی (حمایت از جریان‌های هوادار خود و کودتاهای مخملی و ...) و استفاده از اهرم‌های اقتصادی (اعطای وام و یا سرمایه‌گذار مستقیم و مشروط) به کشورهای «مستقل» تأمین نماید. مستعمره‌سازی مجدد

فرآیندی است که بر مبنای همکاری روزافزون طبقات حاکم محلی با همتایان خارجی‌شان قرار دارد که خود به وسیله تسلیم منابع طبیعی، وابستگی مالی، مقررات‌زدائی و همچنین خصوصی‌سازی تشدید می‌شود؛ نفوذ صندوق بین‌المللی پول بر مدیریت اقتصاد کلان کشورها در برخی مناطق موجب ایجاد نفوذ سیاسی مشابهی برای وزارت خارجه آمریکا برای دخالت در امور سایر کشورها شده است: هیچ‌کدام از رؤسای جمهور کشورهای آمریکای لاتین این قدرت و نفوذ را در خود نمی‌بیند که بدون مشورت سفارت آمریکا تصمیمی اتخاذ کند و لایه‌ای از کارمندان دولتی نیز وجود دارند که به سازمان‌های امپریالیستی وفادارتر از دولت‌های ملی هستند (اسمیت و دیگران، ۱۳۹۶: ۷۹).

همچنین باید یادآور شد که برتری مطلق ایالات متحده بر سایر کشورهای امپریالیستی، در حوزه نظامی باعث شده که دیگر شاهد جنگ‌های امپریالیستی در شمایل شناخته شده قبلی آن در بین کشورها یا بلوک‌های امپریالیستی (مثلاً اتحادیه اروپا) نباشیم و این نوع جنگ‌ها امروز بیشتر به شکل مداخلات نظامی یک کشور امپریالیستی یا ائتلافی از امپریالیست‌ها در کشورهای پیرامونی تجلی می‌یابند و از سوی دیگر رقابت بین‌کشورهای امپریالیستی متأثر از ادغام سرمایه‌های ملی و فراملی خود را به شکلی از نبرد تجاری و یا جنگ‌های نیابتی پدیدار می‌نماید.

جمع‌بندی پایانی

اگرچه امپریالیسم به عنوان یک صورت‌بندی تاریخی و زمان‌مند، مطابق با مقضیات و نیز بر اساس ضرورت‌های تحمیل شده ساختار مناسبات سرمایه‌دارانه نوین، دست‌خوش دگرگونی‌هایی شده، اما کماکان ویژگی‌های اصلی خود را حفظ کرده، تعمیق بخشیده و گسترش داده است.

امروزه اگر جنگ‌های امپریالیستی سابق میان دولت‌های سرمایه‌داری پیشرفته در شکل سابق وجود ندارند اما «مداخلات بشردوستانه» و نیز «مبارزه با تروریسم» یا به قول جورج بوش پسر «عملیات بی‌پایان عدالت»، مرزهای ملی را درنور دیده است. بودجه نظامی امپریالیست‌ها و هزینه‌های سرسام‌آور میلیتاریزه کردن بخش‌های گوناگون جهان مستقیماً به جیب انحصارات بزرگ تسلیحاتی جهان واریز می‌شود و در مقابل ویرانی، گرسنگی، کشتار و آوارگی را به مردم جهان تحمیل می‌کند تا جنگ‌اندازی به منابع خام و بازارهای جهان برای انحصارات بین‌المللی میسر شود؛ تا جایی که ترمپ این نماینده صریح و بی‌پروای نئوفاشیسم معاصر به صراحت بیان کرد که از کنار چاه‌های نفت سوریه دور نخواهد شد!

در کنار اتوماتیک کردن گسترده و تقسیم فرآیند تولید به مراحل بسیار کوچک که به از خود بیگانگی بیش‌تر نیروی کار انجامیده است، تولید نیز به مراتب مترکم‌تر شده است و اکنون مشاهده کمپانی‌های بزرگ با ده‌ها هزار نفر کارمند به پدیده‌ای عادی بدل شده است.

هر روز بیش از پیش، تسلط الیگارش‌های مالی بر تمام شؤون زیست اجتماعی افزوده می‌شود و هژمونی دالر بر تمامی واحدهای پول ملی، عملاً تمام جهان را زیر سیطره خود گرفته است تا بدانجا که به قول وزیر خزانه‌داری آمریکا در نوامبر ۱۹۷۱، «دالر واحد پول ما، اما مشکل شماس است!» این «مشکل» که عملاً پس از حذف پایه فلزی پول به شکل یک مسأله اساسی درآمد، به میانجی سیاست‌های پولی فدرال رزرو که در راستای منافع آمریکا اتخاذ می‌شوند، قادرند در هر اقتصادی بحران و شوکی بزرگ ایجاد کنند؛ چنان‌که در بحران آسیای جنوب شرقی شاهد آن بودیم. زمانی که در سال ۲۰۰۹ آمریکا بحران داخلی خود را به جهان «صادر» کرد، چین و روسیه پیشنهاد ایجاد یک پول جای‌گزین و بی‌طرف نظیر «حق برداشت ویژه» توسط صندوق بین‌المللی پول را ارائه دادند که البته با توجه به حق رأی ۱۷

درصدی امریکا و نیاز به یک رای ۸۵ درصدی برای چنین تغییری، این پیشنهاد بلافاصله از سوی امریکا «وتو» شد.

جهانی سازی و تأکید بر تجارت آزاد، موجب شده تا صدور سرمایه در شکل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم برای صادرات منابع طبیعی، تولیدات صنعتی برای مصرف داخل (به منظور بهره‌مند شدن از سیاست‌های حمایتی و معافیت از پرداخت مالیات) یا صادرات و همچنین توسعه بخش خدمات به طور روزافزونی تسهیل گردد. لذا علی‌رغم تغییراتی که جهان در دهه‌های اخیر و به ویژه پس از تحولاتی نظیر استقلال سیاسی مستعمره‌های پیشین، تخریب شوروی و بلوک سوسیالیستی و اعتلای نئولیبرالیسم، شاهد آن بود، درک لنینی از پدیده امپریالیسم کماکان به قوت خود باقی است و ابزار تحلیلی نیرومندی را برای بررسی وضعیت جهان در اختیار ما قرار می‌دهد. به نقل از نشریه دانش و امید – شماره دوم

برخی منابع

- اسمیت، استانسفیلد (۱۳۹۸)؛ *آیا روسیه امپریالیست است*؛ ترجمه داوود جلیلی؛ دانش و مردم ۱۹؛ صص ۲۱۴-۲۲۰
- اشمیت، جان و دیگران (۱۳۹۶)؛ *امپریالیسم در قرن بیست و یکم*؛ ترجمه داوود جلیلی؛ گل آذین
- براند، میشل و هرمر، رمی (۱۳۹۷)؛ *امپریالیسم دالر*؛ ترجمه احمد سیف؛ سایت نقد اقتصاد سیاسی؛ دسترسی خرداد ۹۹؛ <https://pecritique.com/>
- شهابی، خلیل و نبوی، میر محمود (۱۳۹۶)؛ *رسانه‌های جمعی در کنترل و تملک انحصاری ابرشرکت‌ها*؛ دانش و مردم ۱۳ و ۱۴؛ صص ۱۹۰-۱۹۳
- رهنما، سعید (۱۳۹۵)؛ *امپریالیسم نئولیبرال تازمترین مرحله سرمایه‌داری*؛ سایت نقد اقتصاد سیاسی؛ دسترسی خرداد ۹۹؛ <https://pecritique.com/>
- لنین، ولادمیر ایلیچ (۱۳۸۴)؛ *امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه‌داری*؛ ترجمه مسعود صابری؛ طلایه پرسو
- مگداف، هری-کمپ، تامپ (۱۳۸۲)؛ *امپریالیسم تاریخ، تئوری، جهان سوم*؛ ترجمه و اقتباس هوشنگ مقتدر؛ کویر
- هاروی، دیوید (۱۳۹۷)؛ *امپریالیسم نوین*؛ ترجمه مهدی داودی؛ ثالث
- هاروی، دیوید (۱۳۹۵)؛ *تاریخ مختصر نئولیبرالیسم*؛ ترجمه محمود عبدالله‌زاده؛ دات